

۱. بهانی مختلف متناقض‌نمایی و تعریف آن در بلاغت^۱ (بلیغ)

«متناقض‌نما» یا پارادوکس Paradox، در لاتین Paradoxum است که منشأ آن هم واژه یونانی Paradoxon است، مرکب از Para به معنی مقابل یا «متناقض با» و doxa به معنی عقیده و نظر^۲.

در فرهنگ ویستر (۱۹۸۶) این معانی برای پارادوکس ذکر شده است:

۱. قبلاً به معنای عبارتی که متناقض یا عقیده عموم باشد، به کار رفته است.

۲. عبارتی که متناقض، باورکردنی یا پوچ به نظر می‌رسد، اما ممکن است در واقع درست باشد.

باشد).
 ۵. در بلاغت، سخنی است که متناقض با خود و نامعقول به نظر می‌رسد، اما می‌توان آن را از طریق تفسیر یا تأویل به سخن دارای معنی با ارزش تبدیل کرد^۳.

در بلاغت فارسی «متناقض‌نمایی» نام جنسیت بلغی است و «متناقض‌نما» بیانی است که دارای متناقض‌نمایی باشد.

الف. اسکات، متناقض‌نما را چنین تعریف می‌کند:

«عبارت یا اندیشه‌ای که به نظر می‌رسد با خود متناقض باشد، در عین اینکه در اصل حقیقتی را در بردارد، عبارتی که با عقیده و باور پلورته شده تضاد دارد»^۴.

ظاهری، معنا یا حقیقتی در بردارد^۵.

ج. ۱. کوژن دربارهٔ متناقض‌نمایی می‌نویسد: «در اصل، متناقض‌نما کمابیش عقیده‌ای بود که با عقیدهٔ عموم در تضاد است. در حدود اواسط قرن شانزدهم میلادی، این کلمه معنایی مقبول نزد همگان یافت و آن، این است: عبارتی ظاهراً متناقض با خود (حتی سهمل) که در زودترین برداشت به نظر می‌رسد شامل حقیقتی است که دو امر متضاد را جمع می‌کند»^۶.

اگر در تعاریف مختلفی که از متناقض‌نما نقل شده، دقت کنیم، می‌توانیم این ویژگیها را به عنوان ویژگیهای متناقض‌نما ذکر کنیم:

۱. بیانی که ظاهراً متناقض با خود یا مهمل

متناقض‌نمایی در ادبیات

۳. عبارتی که واقعاً با خود متناقض و از این رو غلط است.

۲. شخص، موقت، عمل و جز اینها که به نظر می‌رسد ویژگیهای متناقض با ناسازگاری دارد^۳.

در فرهنگ بیست جلدی کسفورد (۱۹۸۹) معانی مختلفی برای متناقض‌نما ذکر شده است که مهمترین آنها را ذکر می‌کنیم:

۱. سخن یا عقیده‌ای متناقض با اعتقاد و اندیشه پلورته شده، اغلب همراه با دلالت ضمنی نامطلوب، چنانکه با حقیقت اثبات شده ناسازگار است و از این روی نادرست و خیالی است؛ و گاهی همراه با دلالتی نامطلوب و به منزلهٔ تصحیح خطایی عام است.

۲. در منطق، عبارت یا قضیه‌ای است که از یک مقدمهٔ قابل قبول تشکیل شود و علی‌رغم آنکه عقلانی به نظر می‌رسد، به نتیجه‌ای نادرست و منطقاً غیرقابل قبول یا متناقض با خود منجر می‌شود.

۳. غالباً متناقض‌نما برای قضیه یا بیانی به کار می‌رود که عملاً در تناقض با عقل و حقیقت محقق، و بنابراین اساساً مهمل و کاذب است.

از این روی برخی منکر شده‌اند که عبارتهایی که سرانجام صحت آنها می‌تواند اثبات شود، پارادوکس باشند. بنابراین این‌گونه تناقض‌ها را «متناقض‌نمای ظاهری» خوانده‌اند.

۴. در نقد ادبی، بیان یا قضیه‌ای است به ظاهر متناقض با خود^۴، نامعقول و مخالف با فهم عمومی است؛ هر چند وقتی که خوب بررسی یا خوب توضیح داده شود، ممکن است اساس درستی داشته باشد (یا - بنا به قول بعضی - در اصل حقیقی

دارد»^۶.

آلکس پرمنگر در تعریف متناقض‌نما می‌گوید: «عبارتی که غیرحقیقی به نظر می‌رسد، اما در برداشت نزدیک مشخص می‌شود که معتبر است»^۷.

تعریف شهبلی از متناقض‌نما چنین است: «بیانی ظاهراً متناقض با خود یا مهمل که در هنگام بررسی مشخص شود که بر اساس درستی استوار است»^۸.

مجیدی و هبیه، پارادوکس را «التناقض الظاهری» ترجمه می‌کند و دربارهٔ آن می‌گوید: «عبارت تپید متناقضه او غیر معقوله فی ظاهرها مع أنها بالفحص و التأمل يتبين أن لها أساساً من المحققة و ذالك كقول أبي نواس مخاطب حبيته:

تَمَجِّينَ مِنْ نَفْسِي
 جِحْتِي فِي الْعَجَبِ^۹

یعنی: متناقض‌نما عبارتی است که ظاهراً متناقض یا نامعقول به نظر می‌رسد و در عین حال با بررسی و تأمل مشخص می‌شود که اساسی از حقیقت دارد. مانند سخن ابونواسی که خطاب به معشوقه‌اش می‌گوید: از بیمازم در شگفتی، (حال آنکه) تندرستی‌ام شگفت‌آور است. تعریف مجیدی و هبیه همان تعریف اسکات است، اما مثالی که وی آورده است درست نیست، زیرا بیت مذکور «رای صنعت طباق است و نه متناقض‌نمایی»^{۱۰}.

مارتین گری متناقض‌نمایی را چنین تعریف می‌کند:

«بیانی آشکارا متناقض با خود یا ناسازگار با منطق و عقیدهٔ عموم، اما به خلاف مهمل بودن

است.

۲. میان دو امر متضاد جمع می‌کند.

۳. در اصل دارای حقیقتی است.

۴. از راه تفسیر یا تأویل می‌توان به آن حقیقت دست یافت.

بنابراین، تعریف زیر را به عنوان تعریف «متناقض‌نما» در بلاغت می‌پنویسم:

«بیانی ظاهراً متناقض با خود یا مهمل که میان دو امر متضاد یا ناسازگار جمع کرده باشد، اما در اصل دارای حقیقتی باشد که از راه تفسیر یا تأویل بتوان به آن دست یافت».

با ذکر چند مثال این مطلب روشنتر خواهد شد. نظامی می‌گوید:

□ پاده در جام آینه گهر
 راست چون آب خشک و آتش تر^{۱۱}

در این بیت متناقض‌نمایی ایجاد شده در «آب خشک» و «آتش تر» در اثر نسبت دادن صفت متضاد با موصوف است. جام را از غایت لطافت به آب تشبیه کرده است و پاده را از لحاظ شدت تأثیر و تالان‌زاده‌ای رنگ به آتش. این تشبیه‌ها فی‌نفسه دارای زیبایی است؛ اما با آیه بیان متناقض‌نما زیبایی بیت چند برابر گردیده است.

عشق تو با مفلسان سازد، چو من در راه او
 برگ برگی ندارم، بیوایی چون کم^{۱۲} ؟

سنایی در این بیت می‌خواهد بگوید نیازمندی و عجز در برابر او بهترین سرمایه است. به عبارت دیگر محبوب به کسی زوی می‌نماید که به او اظهار نیاز، و در برابر او اظهار بی‌نوایی و عجز کند. در این معنی و حقیقت مورد نظر شاعر هیچ تناقضی وجود

فارسی

عبدالمیر جناری

ندارد، اما این مطلب در بیانی متناقض‌نما آمده است. متناقض‌نمایی در این بیت حاصل از تشبیه یک چیز به ضد آن است، زیرا «برگ بی برگ» اضافه تشبیهی است. نظیر آن «سرمایه مفلسی» است. انسان با سرمایه تجارت می‌کند و سود می‌برد. پس هدف از سرمایه سود است. به این اعتبار عجز و نیازمندی در برابر معشوق نیز چون سودآور است می‌تواند «سرمایه» عاشقان محسوب شود.

□ باز زین به سر رایت و دستارچه زیر آفتابی به شب آراسته عمدأ بیند^{۱۴}

خاقانی در این بیت بازی طلایی نصب شده بالای پرچم را به خورشید تشبیه کرده و پارچه پرچم را - که لایه تیره رنگ بوده است - به شب، در واقع در

۱. حس آمیزی و متناقض‌نمایی

حس آمیزی آن است که آنچه به یک حس از حواس پنجگانه مربوط است به آنچه مربوط به حس دیگر است، نسبت داده شود. شاید بتوان به اعتباری «حس آمیزی ۱۱» را هم در مقوله متناقض‌نما قرار داد و یکی از انواع متناقض‌نمایی دانست. زیرا منطقاً امکان ندارد آنچه مربوط به یک حس است با حس دیگر ادراک شود.

«در شعر فارسی نمونه‌های حس آمیزی فراوان است و در ادبیات دوره‌های مختلف بسامد استفاده از آن ماثرات است. در دوره‌های نخستین بسیار کم و بندرت می‌توان یافت و در شعر بعد از مغول افزایش می‌یابد و در شعر سبک هندی (هر دو شاخه

آن: ایرانی و هندی) بسامد آن بالا می‌رود و در شعر بهدل شاید بالاترین بسامد را داشته باشد^{۲۰}»

□ ای بانگ نای خوش سمر، در بانگ تو طعم شکر آید مرا شام و سحر، از بانگ تو بوی وفا^{۲۱}
(مولوی)

□ رفتم عمری است زین گلشن به باد جلوه‌ای گوش نه بر بوی گل تا بشنوی افسانه‌ام^{۲۲}

□ پر تو تا روشن شود مضمون از خود رفتم ناله‌آمی به بال نکبت گل بسته‌ام^{۲۳}

(بهدل)

۳. معادل Oxymoron در فارسی چیست؟

Oxymoron، در لاتین و یونانی Oxymoron

«مشیبه» به معنای متضاد را در کنار هم نهاده است تا تصویر تازه‌ای بیافریند؛ تصویری ایجاد شده از متناقض‌نمایی.

کارکرد متناقض‌نمایی در ادبیات، پدیده‌ای است که توجه خواننده به سوی سخن متناقض جلب می‌شود و شگفتی او را برمی‌انگیزد، زیرا در نظر اول مطلبی به خلاف عقل و بی‌معنی مشاهده می‌کند. در نتیجه خواننده در آن سخن تأمل بیشتری می‌کند. این تأمل‌انگیزی که احتمالاً به کشف معنی سخن منجر می‌شود، سبب احساس زیبایی شناختی و لذت خواننده خواهد شد.

متناقض‌نمایی را می‌توان یکی از صنایع معنوی «بدیع» برشمرد. مبحث متناقض‌نمایی، از میان علوم و فنون ادبی، گذشته از «بدیع»، با «سبک‌شناسی» و «نقد ادبی» مرتبط است.

اینک چند نمونه دیگر از متناقض‌نماها را از نظر می‌گردانیم.

□ چون همه سرمایه تو مفلسی است در زه افلاس تجارت مکن

(سنائی)^{۱۵}

□ شادی ز من است غمگین در عشق تو ای بت پرزاد

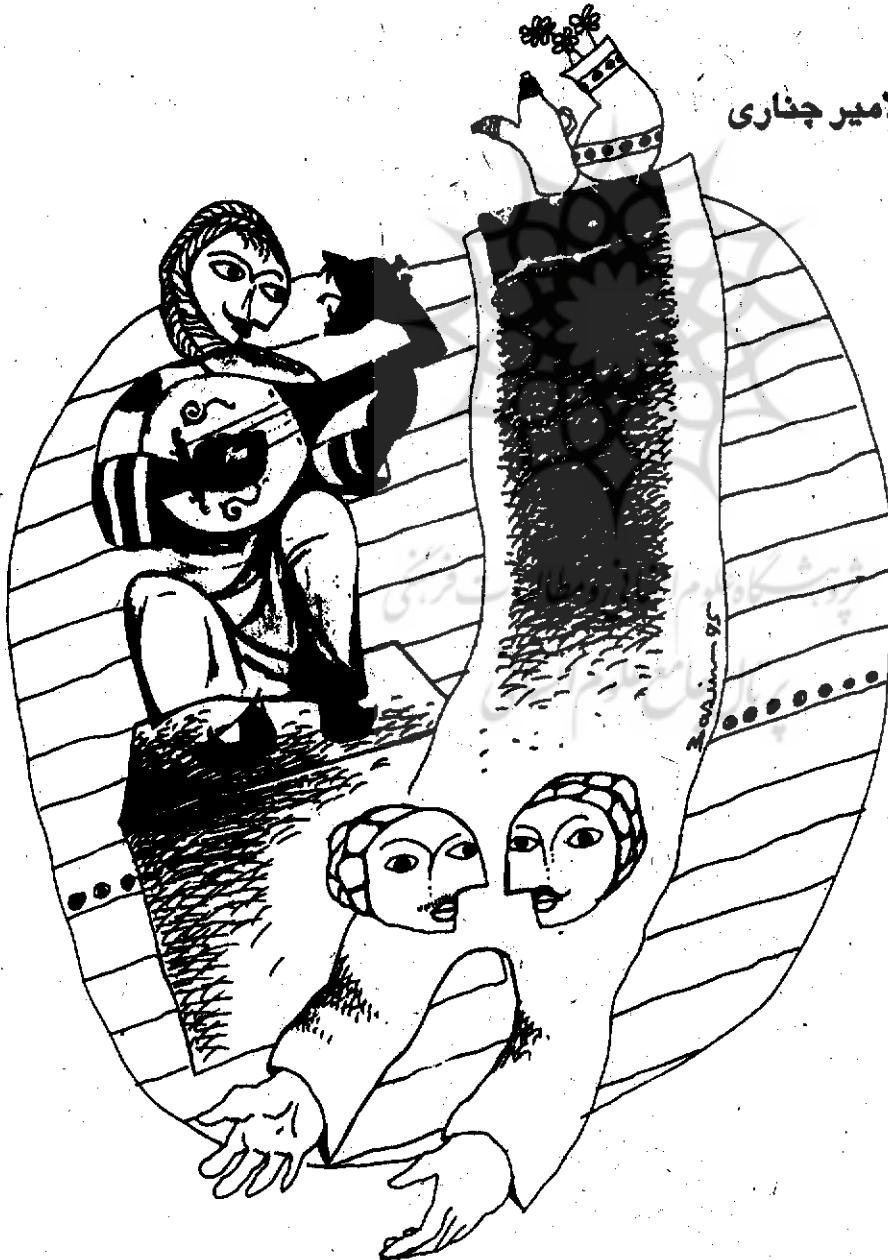
(انوری)^{۱۶}

□ ای هجر تو وصل جاودانی و اندوه تو عین شادمانی

(عطار)^{۱۷}

□ اینجا سر نکته‌ای است مشکل اینجا نبود ولیک اینجاست

(مولوی)^{۱۸}



که از Oxymoros به معنی «زیرکانه کردن» یا احمق زیرک گرفته شده است. واژه اخیر مرکب است از oxilus به معنی تیز و زیرک، و moros به معنی احمق، کورن. در توضیح این واژه در فرهنگ ویستو آمده است:

«شیوه‌ای از بیان که در آن اصطلاحات یا عقاید متضاد یا متناقض ترکیب شده باشند، مانند سکوت رعد آسا، آفتاب دریا نگیر»^{۲۲}
 □ این روشنایی تاریک که از اختران فرو می‌آید. (پیرزنی)^{۲۵}

oxymoron را «بیان نقیضی» و «اجتماع نقیضین» ترجمه کرده‌اند.^{۲۶} اما به گمان من نیازی به این معادله‌ها نیست؛ و دومی با معنای آن در منطق اشتباه می‌شود. این واژه را نیز به دلایلی که ذکر می‌کنم یکی از معادله‌های «متناقض‌نما» باید به شمار آورد؛ زیرا مثالهایی که برای آن در ادبیات انگلیسی ذکر کرده‌اند، همان است که ما به آن «متناقض‌نما» می‌گوییم. تعریف آن هر بلاغت انگلیسی نیز با تعریف «متناقض‌نما» شباهت بسیار دارد.

پرمیتر آن را «شیوه‌ای از بیان که دو عنصر به ظاهر متناقض را جمع می‌کند» تعریف کرده است و می‌گوید: «نوعی از متناقض‌نمای فشرده است»^{۲۷}
 شیله دربارهٔ oxymoron می‌نویسد:

«شیوه‌ای از بیان (تضاد بلاغی) که دو کلمه ظاهراً متضاد یا ناسازگار را ترکیب می‌کند، برای تأکید یا تأثیر. مانند «ظلمت قابل رؤیت» (تینسون)، «آهسته شتاب کن» (سوتونیوس)... «فرت عاشقانه» (رومنو و ژولیت)^{۲۸}

ج. ا. کوفن دربارهٔ این اصطلاح می‌گوید:
 «شیوه‌ای از بیان که دو کلمه یا معنای ناسازگار و ظاهراً متناقض را برای تأثیر ویژه ترکیب می‌کند. oxymoron با «تضاد»^{۲۹} و «متناقض‌نما» ارتباط نزدیکی دارد»^{۳۰}

برخی از مثالهایی که شیله آورده است، کورن نیز ذکر می‌کند. البته کورن مثالهای بیشتری ذکر می‌کند و بعضی از مثالهایی که خود برای «متناقض‌نما» (pradox) آورده بود، در اینجا نیز می‌آورد.^{۳۱}

کوتاه سخن، گمان می‌کنم تفاوتی که میان oxymoron و paradox در بلاغت انگلیسی هست، ناشی از وسعت معنای اصطلاحی paradox در نظر آنهاست اما در بلاغت فارسی چنین وسعتی موضوعیت ندارد و از سوی دیگر، برخی از مثالها را برای هر دو اصطلاح آورده‌اند. در تعریف oxymoron نیز عنصر اصلی تعریف paradox یعنی «جمع کردن میان دو عنصر متضاد» وجود دارد. لذا در بلاغت فارسی اصطلاح «متناقض‌نما» کافی است؛ و می‌توان oxymoron را نیز به «متناقض‌نما» ترجمه کرد، با این توضیح که در بلاغت انگلیسی تفاوتی با آن دارد (تیین این تفاوت به فهم بلاغت انگلیسی کمک می‌کند و برای بلاغت فارسی سودی دربر ندارد).



تفسیر به یک معنی با ارزش‌اند (همه متناقض‌نماهای بلاغی اینچنین‌اند). شباهت دیگر اینکه پلیرش سخن شطح‌آمیز نیز مانند برخی از متناقض‌نماها برای عموم مردم دشوار یا غیرممکن است. پس برخی از ویژگیهای شطح در برخی از متناقض‌نماها وجود دارد. از طرفی با بررسی کتاب شرح شطحیات که شطحیات عرفا را گردآورده است، درمی‌یابیم که بسیاری از شطحیات مذکور در آن کتاب متناقض‌نما نیستند. از سوی دیگر بسیاری از سخنان متناقض‌نما که در آثار ادبی آمده متناقض‌نماهای بلاغی‌اند و شطح شمرده نمی‌شوند، زیرا صرفاً یک فن بلاغی در آنهاست، برای زیبایی کلام و واداشتن خواننده به تأمل در سخن (این آثار ممکن است از عرفای شاعر هم باشد، مثل عطار و مولوی). این نکته نیز گفتمی است که چنانکه دیدیم، روزبهان برخی از حروف تهجی را نیز «شطح» و «متشابه» می‌شمرد.

مثالهای زیر هم شطح‌اند و هم متناقض‌نما:
 زویم را پرسینند که توبت چیست؟ گفت: «توبت از توبت».
 «حقیقت معرفت، از معارف بیرون آمدن است».
 (ابوالعباس سیاری)

یکی از شبلی پرسید که «زهد و ورع چیست؟»
 گفت: «زهد بخل و ورع کفر»^{۳۵}

نمونه‌های زیر شطح‌اند، اما متناقض‌نما نیستند:
 «اگر لحظای دل به دست آورم، از فتح روم دوستر دارم» (ابراهیم‌بن ادهم)
 «هزار سال گذشته با هزار سال آینده بنگلار، نقد وقت نگاه دار، بر اشباح غزه مشو» (شبلی)
 «در دوزخ نگاه کردم. بیشترین دوزخیان مرقع داران و رکومداران دیدم» (ابوالخیر نهاتی)
 «همه در عوالم نگاه کردند و اثبات کردند. من در خود نگریستم و از خود بیرون رفتم و باز خود نیامدم» (جلاج)
 «طلب عذر در عشق، از نقصان عشق است».
 ابوالقاسم نصرآبادی^{۳۶}

طبق تعریف شطح که گونه‌ی شطح، صوفیان و اولیا و عارفانند (و آنها هم در حالات خاصی شطح می‌گویند)، تمام سخنان متناقض‌نما که افراد غیرعارف و صوفی گفته‌اند، خارج از تعریف شطح‌اند.

۵. تفاوت متناقض‌نمایی با «تضاد» (طباق)
 نکتهٔ دیگری که در اینجا لازم است به بیان آن پردازیم، تفاوت متناقض‌نمایی با صنعت تضاد (طباق) است. در صنعت تضاد، دو کلمه یا عبارت که ضد یا مقابل یکدیگرند در عبارت به کار می‌رود؛ بدون اینکه دو حکم متضاد با هم به وجود بیآورند. در صورتی که دو کلمه متضاد، دو حکم متضاد هم به وجود بیآورند، هم صنعت تضاد داریم و هم متناقض‌نمایی. مثلاً در ابیات زیر تنها صنعت تضاد

۴. رابطه متناقض‌نمایی با شطح
 برخی از نویسندگان شطح با شطحیه را معادل پارادوکس دانسته‌اند^{۳۲}، اما درست آن است که رابطهٔ این دو را «عموم و خصوص من وجه» (در اصطلاح منطق) بدانیم. یعنی برخی از سخنان متناقض‌نما شطح‌اند و بعضی از شطحیات متناقض‌نما هستند.

روزبهان بقلی شیرازی (۵۲۲-۶۰۶ ه. ق) در شرح شطحیات که مشهورترین کتاب در زمینهٔ «شطح» است می‌گوید:

«هر عربیت گویند: شطح بشطح اذا تحوّرک. شطح حرکت است و آن خانه را که آورد در آن خورد کنند، و شطح گویند، از بسیاری حرکت که در او باشد. پس در سخن صوفیان شطح مأخوذه است از حرکات اسرار دلشان. چون وجد قوی شود و نور تجلی در صمیم سر ایشان عالی شود، به میاشرف و مکاشفت و استحکام ارواح در انوار الهام که عقول ایشان را حادث شود، بوانگیزاند آتش شوق ایشان به معشوق ازلی... بی‌اختیار مستی در ایشان درآید، جان به جنبش درآید، زبان به گفتن درآید. از صاحب وجد کلامی صادر شود از طوّهت احوال و ارتقاع روح در مقامات که ظاهر آن متشابه باهدو عبارتی باشد، آن کلمات را غریب یابند، چون وجهش نشانند در رسوم ظاهر و میزان آن نبینند، به انکار و طعن از قابل مقنون شوند»^{۳۳}
 وی در ادامه بحث خود می‌گوید:

«اصول تشابه از سه معدن است. معدن قرآن و معدن حدیث و معدن الهام اولیا. اما آنچه در قرآن آمد، ذکر صفات است و حروف تهجی؛ و آنچه در حدیث، رویت التباس است؛ آنچه در الهام اولیاست، نوعت حق به رسم التباس در مقام عشق و حقیقت توحید در معرفت و نکرات در مکریات»^{۳۴}

چنانکه می‌بینیم شطح با متناقض‌نما از جهانی تشابه دارد: شطح طبق تعریف روزبهان «متشابه» است و در نتیجه قابل تأویل؛ یعنی یک معنای ظاهری دارد و یک معنای باطنی. برخی از متناقض‌نماها نیز اینچنین‌اند، یعنی قابل تأویل و

وجود دارد:

آتشی عشق آب کارم برد
هوس روی او قرارم برد

(عطارد) ۲۷

ای شاد و خندان ساعتی کان ابرها گریخته شد
بارب خجسته ساعتی کان بر فها خندان شود

(مولوی) ۲۸

دوله دارد سپید، بخت سپاه
آن سپید آفت سپاه سر است

(خاقانی) ۲۹

در متناقض‌نمایی مفهوم سخن یا خود متناقض است یا مهمل و بی معنی به نظر می‌رسد. خود متناقض بودن ممکن است از طریق کلمات متضاد باشد، یا نباشد. اما آنچه در متناقض‌نمایی مهم است، این است که به هر تقدیر، حاصل عبارت متناقض با خود یا مهمل به نظر برسد. بنابراین در متناقض‌نمایی قابل و تضاد کلمات فی‌نفسه مطرح نیست بلکه معنی حاصل از ترکیب کلام و کل عبارت است که در متناقض بودن سخن تعیین کننده است. برای مثال، اگر صفتهای مست و هوشیار در کلام ادبی بیاید، سخن دارای صنعت تضاد است، اما در صورتی کلام دارای متناقض‌نمایی است که هر دو با هم به یک شخص یا شیء نسبت داده شوند. بنابراین در این مثال، نسبت دادن دو صفت متناقض به یک شیء به طور همزمان برای ایجاد متناقض‌نمایی نقش تعیین کننده دارد، نه خود صفات متضاد. بعلاوه، تفاوت دیگر اینکه در متناقض‌نمایی لزوماً صفات یا اسماها یا فعلهای متضاد نمی‌آیند.

مانند نمونه‌های زیر:

از همه عالم جداگشتن توانستم ولیک
عاجزم تا از جدایی خود جدایی چون کنم؟
(جدا شدن از جدایی)

(سنایی) ۳۰

بی‌شایب آتش اندر ما زدمست
کبست کو آتش در این آتش زند
(آتش را آتش زند).

(انوری) ۳۱

گر هست دلش خارا، مگریز و مرو پارا
کارول بگشدا ما را، و آخر بکشد ما را

(مولوی) ۳۲

۶. متناقض‌نمایی و فرهنگ عامه

در قسمت نخست این مقاله، ضمن ذکر معانی مختلف «متناقض‌نما» گفتیم که متناقض‌نماها اغلب نامعقول و مخالف با واقعیت به نظر می‌رسد. در فرهنگ عامه اغلب متناقض‌نمایی به صورت ضرب‌المثلی که عدم امکان وقوع امری را می‌سازد، جلوه‌گر شده است. همچنین متناقض‌نمایی در فرهنگ عامه اغلب حالت طنزآمیز دارد.

در مثالهای زیر متناقض‌نمایی وجود دارد. هدف این ضرب‌المثلها - یا اینکه در آنها تصریح نشده است - این است که متناقض‌نمایی موجود در آنها را رد

کنند. به عبارت دیگر شیخص با ذکر این ضرب‌المثلها می‌خواهد تناقضی را که در گفتار یا کردار مخاطب یا شخص دیگر هست، نشان دهد.

□ کج دار و مرزباز ۳۳

□ عروس ما عیبی ندارد، کوز است و کچل است و سرگیجه دارها ۳۴

□ یک لا نمی‌رسد، دولا دراز است! (با یک لا بود برسد، دولا پیش کردیم برسد) ۳۵

□ یکی شلوار نداشت، بند شلوارش را می‌بست! ۳۶

پاده‌اشها

1. Rhetoric.

2. New Guralnik, David B.; Webster's New World Dictionary; New York: 1986, P.1029.

3. Ibid, P. 1029

4. Self Contradictory.

5. Simpson, A. & Weiner, E.S.C.; The Oxford English Dictionary, Vol XI, Oxford: 1989, P.185

6. Scott, A.J.; Current Literary Terms; New York: 1965, PP.208-209.

7. Perlinger, Alex; Princeton Encyclopedia of Poetry and Poetics; New Jersey, 1965, P.596.

8. Shipley, Joseph; Dictionary of World Literary Terms; U.S.A. Boston, 1970.

9. Wahba, Magdi; A Dictionary of Literary Terms (English - french - Arabic), Beirut: 1974, P.381.

10. Gray, Martin; A Dictionary of Literary Terms; London, Longman: 1984, P.150.

11. Cuddon, J.A.; A Dictionary of Literary Terms and Literary Theory; Third Edition, U.S.A.; 1993, P.677.

۱۲. نظامی، الهاس بن یوسف؛ هفت یکبار با نصیح و شرح وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران، علمی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۰.

۱۳. سنایی، مجلود بن آدم؛ دیوان به کوشش مدرس رضوی چاپ سوم، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲، ص ۳۹۳.

۱۴. خاقانی، افضل‌الدین بلبل؛ به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۷، ص ۹۷.

۱۵. سنایی، دیوان؛ ص ۵۰۶.

۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ مفصل کیمیا فروشی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۲، ص ۲۲۰.

۱۷. عطارد، فریدالدین محمد؛ دیوان؛ به اهتمام نفی تقضلی، چاپ ششم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، غزل ۸۷۸.

۱۸. مولوی، جلال‌الدین محمد؛ کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بنیخ‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، جلد ۳۶۵/۱.

19. Synaesthesia.

۲۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ شاعر آینه‌ها (پرسی سبک هلندی و شو پیدل)، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، صص ۴۱ - ۴۲.

۲۱. مولوی، کلیات شمس، ج ۱، غزل ۳۴.

۲۲. بیلل، عبدالقادر؛ دیوان؛ به تصحیح خال خسته و خلیل‌الله خلیلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۸، ص ۸۳۱.

۲۳. همان مأخذ، ص ۸۳۵.

24. Guralnik, David B.; Webster's New World Dictionary; P.1016

۲۵. کهنسوی پور، زاله و دهشیری، سیدضیاءالدین؛ انواع شو و صناعات شوی در زبان فرانسه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶.

۲۶. شفیعی کدکنی، مفصل کیمیا فروشی، صص ۳۰۹ و ۳۲۵.

27. Perlinger, Alex; Princeton Encyclopedia of Poetry and Poetics; P.595.

28. Shipley, Joseph; Dictionary of World Literary Terms; P.228.

29. Rhetorical Antithesis.

30. Cuddon, J.A.; A Dictionary of Literary Terms; 1993, P.669.

31. Ibid, P.678.

Cuddon, J.A.; A Dictionary of Literary Terms, Penguin Books, U.S.A.: 1979, P.472.

۳۳. برای نمونه بنگرید به:

شایگان، دایوش؛ هانری کربن، آفاق حکم معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، تهران انتشارات آگاه، ۱۳۷۱، ص ۲۷۱.

استیس، وت.؛ حرلان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرشاهی، چاپ سوم، تهران انتشارات سروش، ۱۳۶۷.

۳۳. روزبهان مفصل شیرازی؛ شرح شطحیات؛ تصحیح هانری کربن، انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، افست کتابخانه طهوری، ۱۳۶۰، صص ۵۶ - ۵۷.

۳۴. همان مأخذ، ص ۵۸.

۳۵. مثالها از همان مأخذ، به ترتیب صفحات ۱۸۹، ۳۱۵، ۲۶۳.

۳۶. مثالها از همان مأخذ، به ترتیب صفحات ۲۲۳، ۲۵۰، ۲۴۲، ۳۱۴.

۳۷. عطارد، دیوان، ص ۱۹۶.

۳۸. مولوی، کلیات شمس، ج ۲، غزل ۵۳۶.

۳۹. خاقانی، دیوان، ص ۶۲.

۴۰. سنایی، دیوان، ص ۳۹۲.

۴۱. شفیعی کدکنی، مفصل کیمیا فروشی، ص ۱۹۷.

۴۲. مولوی، کلیات شمس، ج ۱، غزل ۷۳.

۴۳. اکنون بیشتر به صورت «کج‌دار و مرزباز» انجام دادن کاری به کار می‌رود.

۴۴. شکورزاده، ابراهیم؛ ده هزار مثل فارسی، چاپ اول، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۵۱۳.

۴۵. صورت اول این مثل را بارها شنیده‌ام. صورت دوم از مأخذ قبل، ص ۷۷۱ نقل گردید.

۴۶. همان مأخذ، ص ۷۷۵.

● نوشته حاضر خلاصه بخشی است از کتاب متناقض‌نمایی در فرمایش مولوی (آماده انتشار)